1394.11.25

# اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه

مرحوم شیخ [[1]](#footnote-1) با دو مقدمه، شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیه را محل اشکال می دانند.

مقدمه اول: مراد از ما لا یعلمون فعل است نه حکم.

مقدمه دوم: و اگر مراد از ما لا یعلمون فعل باشد، ظاهر حدیث رفع شبهات موضوعیه است نه شبهات حکمیه.

ایشان برای اثبات مقدمه اول به دو دلیل استشهاد می کنند.

شاهد اول ایشان قرینه سیاق است. در تقریب قرینه سیاق ایشان می فرمایند: چون در سایر فقرات، فعل مراد است در فقره ما لا یعلمون نیز به قرینه سیاق فعل مراد می باشد.

شاهد دوم ایشان، تقدیر مؤاخذه می باشد. ایشان با قرینه سیاق مقدّر را مؤاخذه دانسته و ظاهر مؤاخذه را مؤاخذه بر نفس مذکورات می دانند. با این بیان رفع یا وضع مؤاخذه بر حکم مجهول معنا نداشته بلکه مؤاخذه بر تحقق حرام در خارج واقع می شود و در نتیجه مراد از ما لا یعلمون فعل می باشد.

ایشان برای اثبات مقدمه دوم، توضیحی ارائه نداده اما می توان مقدمه دوم در کلام ایشان را این­گونه توضیح داد.

هر شیء مجهولی عناوینی ذاتی و عناوینی عرضی دارد و ظهور جهل در جهل به عنوان ذاتی است نه جهل به عنوان عرضی. اگر مراد از ما لا یعلمون فعل باشد، جهل به فعل بدین معناست که عنوان ذاتی فعل مجهول است و جهل به عنوان ذاتی فعل یعنی این که نمی دانیم این فعل مثلا شرب خمر است یا شرب خل. با این تقریب روشن می شود که اگر عنوان ذاتی شیء روشن بوده و مثلا شرب تتن است اما عنوان عرضی که حلیت و حرمت است، مجهول باشد، از ظهور جهل به فعل خارج می باشد. به عنوان نمونه اگر گفته شود فلان انسان مجهول است، ظهور جهل در جهل به اسم و خصوصیات ذاتی شخص است و موردی که نام شخص روشن بوده اما خوب یا بد بودن او مجهول باشد، جهل به شخص بر این مورد صدق نمی کند. از همین رو در این موارد باید جهل قید خورده و مجهول الحال گفته شود و نمی توان مجهول علی وجه الاطلاق استعمال کرد. به همین جهت در رجال نیز بین شخص مجهول و مهمل تفاوت وجود دارد و در اصطلاح کتب اصیل رجالی، مجهول کسی است که شناخته شده نیست و مهمل کسی است که شناخته شده اما ثقه بودن او مجهول است.

## بررسی کلام شیخ در اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه

به نظر می­رسد مقدمه اول که اختصاص ما لا یعلمون به افعال است، صحیح می­باشد نه به قرینه سیاق، بلکه به این علت که متعلق رفع و وضع در تعابیر روایی تنها فعل می باشد.اما لازمه اختصاص ما لا یعلمون به فعل، اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه نمی باشد. می توان برای این مطلب دو نکته را مطرح کرد.

نکته اول: در ما لا یعلمون صرف نشناختن موضوع و اینکه آیا خمر است یا خل؟ موجب دخول در ما لا یعلمون و رفع نمی باشد. شاهد بر این مدعا این است که اگر دو عنوان مجهول از لحاظ حکم واحد باشند به هیچ وجه جهل به عنوان، سبب حکم به رفع نمی باشد. مثلا اگر مایعی مردد بین خمر یا نجس بود، هر چند عنوان مجهول است اما شکی در حرمت شرب نمی باشد. از همین رو، مجهول بودن از باب جهل به عنوان نبوده و از باب شک در دخول در عنوان محرم می باشد. با این بیان به نظر می رسد اختصاص جهل به جهل به عنوان بدون وجه خواهد بود زیرا نکته در شمول ما لا یعلمون، جهل به حکم است که در فرضی که عنوان معلوم بوده اما حکم مجهول باشد نیز، وجود دارد. در نتیجه حتی با این دید که مراد از ما لا یعلمون فعل است، حدیث رفع همانگونه که می تواند شبهات موضوعیه که به علت جهل به عنوان، حکم مجهول است را شامل شود، می تواند شبهات حکمیه که با وجود علم به عنوان، حکم مجهول است را نیز شامل شود.

نکته دوم: اراده مجهول الذات یا مجهول الحرمه یا مجهول الحال و یا سایر جهات وابسته به تناسب حکم و موضوع و قرائن موجود بوده و جهل در هیچ یک از جهات جهل، ظهور ندارد. به عنوان نمونه اگر رفع ما لا یعلم به لا یجب ما لا یعلم تبدیل شود، از این عبارت ما لا یعلم بوجوبه استظهار می شود نه ما لا یعلم عنوانه. به نظر می رسد رفع نیز به معنای عدم الایجاب بوده و در نتیجه رفع ما لا یعلم نیز به معنای، عدم وجوب فعل مجهول الوجوب می باشد و اختصاص آن به شبهات موضوعیه و جایی که عنوان نیز علاوه بر وجوب، مجهول باشد بر خلاف ظاهر و نیازمند قرینه می باشد.

بله در این فرض، فعل قرینه بر اراده جهل به وجوب قرار داده شده در حالی که ما لا یعلم نیز به خودی خود، دال بر جهل به عنوان می باشد. از همین رو نکته دوم تنها نافی اراده جهل به عنوان بوده و برای تتمیم استدلال به دخول شبهات حکمیه در حدیث رفع، نیازمند ضمیمه نکته اول می باشیم.

در نتیجه مفاد رفع ما لا یعلمون این است : «کل ما لا یعلم بوجوبه سواء کان منشأ الشک فی وجوبه الشک فی حکم الشیء ذاتا او الشک فی کونه مصداقا لعنوان معلوم الوجوب أو کونه مصداقا لعنوان معلوم عدم الوجوب، فهو لیس بواجب.»

حتی اگر مؤاخذه در تقدیر گرفته شود، باز هم رفع ما لا یعلمون به این معناست : «ما لا یعلم بکونه منشأ للمؤاخذه، فالمؤاخذه عنه مرتفعٌ سواء کان منشأ الشک فی المؤاخذه الشک فی حرمته مع العلم بالعنوان او الشک فی کونه مصداقا لعنوان معلوم الحرمه او کونه مصداقا لعنوان معلوم الاباحه»

## نفی ایجاب یا مؤاخذه در فقره ما لا یعلمون؟

تا اینجا این مطلب ثابت شد که تفاوتی در ما لا یعلمون بین شبهات حکمیه و موضوعیه وجود ندارد اما بحث دیگری که مطرح است این است که آیا رفع ما لا یعلمون رفع الایجاب است یا رفع المؤاخذه؟

این بحث حتی مطابق تفسیر ما از حدیث رفع که آن را مختص به رفع الفعل می دانستیم جاری است زیرا؛ اگر فعل پیش از انجام رفع شود، ظهور در رفع الایجاب داشته و اگر فعل انجام شده متعلق رفع قرار گیرد، رفع تبعات و از جمله مؤاخذه مراد خواهد بود. ممکن است گفته شود به قرینه سیاق، مراد از ما لا یعلمون عمل واقع شده است. در فقرات خطا و نسیان و حسد و امثال آن عمل انجام شده مراد است و قرینه سیاق حکم می کند که در فقره ما لا یعلمون نیز فعل پس از انجام اراده شده باشد.

تقریب دیگر برای اختصاص ما لا یعلمون به عمل انجام شده است این است که چون مقدر در سایر فقرات مؤاخذه است، مقدر در این فقره هم مؤاخذه است و مؤاخذه تنها بر عمل خارجی معنا دارد. ما دقیقا با دو تقریبی که مرحوم شیخ برای اراده فعل در ما لا یعلمون بدان تمسک جسته اند، برای اختصاص فعل به فعل انجام شده تمسک کردیم.

ولی به نظر می رسد هر دو تقریب ناتمام است. زیرا؛

 قرینه سیاق در صورتی صحیح است که در تمام فقرات عمل خارجی مراد باشد. در حالی که هر چند در تمام فقرات قطعا یا احتمالا عمل خارجی و رفع گناه مورد اراده است، اما در فقره ما لا یطیقون عمل انجام شده قطعا نمی تواند مراد باشد و در این فقره عمل پیش از انجام مراد بوده و به معنای رفع الایجاب است. پس قرینه سیاقی در کار نیست تا با تمسک به آن برای فقره ما لا یعلمون ظهوری را ثابت کنیم.

به عنوان نمونه اگر در جمله ای ده شیء وجود داشت و نه مورد از آنها مستحب بوده و در دهمی شک داریم که آیا واجب است یا مستحب؟ می توان با تمسک به قرینه سیاق ظهور در استحباب مورد دهم را ثابت کرد اما اگر در این کلام هشت مورد مستحب بوده و یک مورد واجب باشد، سیاقی وجود ندارد تا با تمسک به آن، استحباب مورد دهم را ثابت کرد. چیزی که از این کلام فهیمده می شود این است که در مقام بیان جامع بوده نه در مقام بیان خصوص استحباب یا وجوب. در حدیث رفع نیز با توجه به اختلاف فقرات و اختصاص برخی به عمل انجام شده و اختصاص ما لا یطیقون به فعل پیش از انجام، کشف می شود حدیث رفع در مقام بیان اعم از فعل انجام شده یا پیش از انجام بوده و اختصاصی به فعل بعد از انجام ندارد تا ما لا یعلمون را نیز رفع تبعه عمل معنا کنیم. پس در فقره ما لا یعلمون همانگونه که رفع المؤاخذه می تواند مراد باشد، رفع الایجاب نیز امکان اراده دارد. به تعبیری دیگر؛ آنچه در تمسک به قرینه سیاق تعیین کننده است، کشف وحدت سنخ است که با تفاوت فقرات مختلف هر چند اکثر فقرات به یک سنخ باشد، وحدت سنخ و سیاق از بین رفته و نمی توان به قرینه سیاق تمسک کرد.

از سویی دیگر در صورتی سیاق ظهور بخش است که تعبیر اشیاء واقع در سیاق، تعبیر واحد باشد ولی اگر شیوه تعبیرشان متفاوت باشد دیگر سیاق ظهور ساز نیست. در حدیث رفع، تمام فقرات یا ماضی بوده - ما اضطروا الیه، ما اخطئوا، ما نسوا، ما اکرهوا علیه – یا مصدر – النسیان و الخطأ – می باشند در حالی که ما لا یعلمون فعل مضارع است. حتی اگر تمام فقرات موجود در حدیث رفع، دال بر رفع مؤاخذه بودند سیاق به فقره ما لا یعلمون ظهور در رفع مؤاخذه نمی دهد زیرا؛ تعبیر ما لا یعلمون با سایر فقرات متفاوت است. از همین رو با توجه به ورود دو تعبیر ماضی – ما اضطروا الیه و ... – و تعبیر مضارع – ما لا یطیقون – اگر سیاق قرینیت داشته باشد، احتمال تطابق ما لا یعلمون با تعبیر دوم بسیار بیش تر از تطابق آن با تعبیر اول است.

## عدم لزوم تقدیر در حدیث رفع

به نظر می رسد در مواردی که مؤاخذه مرفوع است هیچ گونه تقدیر لفظی در جمله وجود ندارد. این امر بدین خاطر است که اگر گفته شود، فعلی که انجام داده اید از شما رفع شده و گردن شما را نمی گیرد، مصحّح رفع، برداشته شدن مؤاخذه است - بدون این که مؤاخذه در تقدیر باشد - همانگونه که اگر گفته شود، فعلی که انجام نشده است برداشته شده و به گردن شما نیست، مصحّح رفع، رفع الایجاب است بدون آن که ایجاب در تقدیر باشد. در ناحیه اثبات فعل بر عهده نیز تقدیری در بین نیست و تنها به این خاطر که مصحّح بر گردن بودن، کفاره، عقوبت و سختی هایی از جانب آن فعل است، اثبات مؤاخذه فهمیده می شود. بنابراین مطابق هر دو تفسیر در حدیث رفع، تقدیری وجود نداشته و تنها مصحّح هر یک متفاوت است.

### تفاوت در مصحّح به نوع تعلّق رفع وابسته است

اگر قبل از تحقق عمل فعل بر عهده بیاید به معنای ایجاب بوده کما اینکه اگر قبل از تحقق عمل، فعل برداشته شود به معنای رفع الایجاب است. اما در صورتی که فعل بعد از عمل بر عهده گذاشته شود، مؤاخذه و مانند آن مراد بوده همانگونه که اگر فعل بعد از عمل رفع شود، رفع مؤاخذه مراد است.

### قرینه سیاق در نحوه تعلق رفع به مرفوعات

شاید بتوان به نحو دیگری ادعای قرینه سیاق را تکرار کرد. در این ادعا گفته می شود: هر چند ظاهر ابتدایی رفع ما لا یعلمون، تعلق رفع به ما لا یعلمون پیش از عمل است اما؛ به قرینه تعلّق رفع به سایر فقرات بعد از عمل، این ظهور ابتدایی محکوم ظهور سیاقی می باشد.

اما این سخن صحیح نیست زیرا؛ نحوه تعلّق رفع به مرفوعات تنها به خود مرفوع بستگی داشته و سیاق نمی تواند در آن تأثیر گذار باشد. در حقیقت رفع از ناحیه تعلّق به مرفوع پیش از عمل یا بعد از عمل هیچ ظهوری نداشته و استظهار نحوه تعلّق تنها به هیئت مرفوع وابسته است. همانگونه که بیان شد؛ بازگشت قرینه وحدت سیاق به استظهار وحدت مفاد دلیل واحد است در حالی که اگر مرفوع به نحوی باشد که از آن استظهار تعلق پیش از عمل شود، برای خود رفع مفادی ایجاد نمی شود تا با ادعای وحدت مفاد در دلیل واحد، این مفاد را نیز با سایر فقرات سرایت دهیم بلکه رفع در هر دو صورت مفادی واحد داشته و نحوه تعلّق به فعل وابسته به خود مرفوع می باشد.

مؤید عدم وجود مفاد برای رفع در نحوه تعلق به مرفوع این است که اصل حدیث رفع صادر شده از پیامبر اکرم ص حدیثی مشتمل بر سه فقره خطا و نسیان و ما اضطروا او الیه بوده و ائمه معصومین ع به تناسب مقامات مختلف فقرات دیگری را بدان افزوده اند. در بین فقرات افزوده شده ما لا یطیقون و ما لا یعلمون نیز وجود دارد. ظهور رفع خطا، رفع بعد از عمل و ظهور رفع ما لا یطیقون، رفع پیش از عمل است. اما با این وجود ائمه معصومین ع تمام این فقرات را در یک حدیث واحد استعمال کرده و به سه فقره ای که پیامبر اکرم ص فرموده، افزوده اند. در تعبیری که ائمه معصومین به کار برده اند رفع در معنای جامعی به کار رفته و این معنای جامعی هم اشکال ندارد.

## صحت اسناد بما هو له و اسناد بغیر ما هو له در استعمال واحد

با تفسیری که ما از معنای حدیث رفع ارائه داده و متعلق رفع را نفس فعل دانستیم بسیاری از مباحثی که در کلمات اصولین مطرح شده است، جایگاهی پیدا نخواهد کرد. در کلمات اقا ضیاء، آقای خوئی و آقای صدر و دیگران، این بحث به صورت مفصل مطرح شده که آیا ما لا یعلمون می تواند جامع بین حکم مجهول و فعل مجهول باشد؟ یکی از نکاتی که در پاسخ بیان شده این است که اسناد رفع به حکم، اسناد بما هو له بوده و اسناد رفع به موضوع اسناد بما لا هو له می باشد و جمع بین این دو در استعمال واحد ممکن نیست. با توجه به تصویر ما از حدیث رفع تمام این مباحث غیر ضروری و خارج از مفاد حدیث رفع است اما بیان این نکته مفید است که به نظر ما، نه تنها هیچ استحاله ای در جمع بین اسناد بما هو له و اسناد بغیر ما هو له در استعمال واحد وجود نداشته بلکه استعمال نیز شده است. در مختصر این شعر معروف نقل شده است.

 ثلاثه تشرق الارض بطلعتها شمس الضحی و ابو العباس و القمرو

 در این شعر، شاعر در مدح ابو العباس می گوید: سه چیز است که دنیا را نورانی کرده اند. خورشید، ابو العباس، و قمر. اسناد نور به ابو العباس در این شعر اسناد بغیر ما هو له و اسناد به شمس و قمر، اسناد بما هو له بوده و هیچ مانعی ندارد زیرا؛ حتی اگر بین اسناد بما هو له و اسناد بغیر ما هو له جامعی قابل تصویر نباشد اما می توان با ادعا در مرحله قبل از لفظ، استعمال لفظ در این جامع را تصحیح کرد. در این نوع اسناد گویا متکلم ادعا می کند ابو العباس شبیه خورشید است و زمانی که ابو العباس خورشید شد، اسناد نور به او اسناد بما هو له خواهد بود. پس با ادعا قبل از اسناد، اسناد به تمام این موارد اسناد بما هو له خواهد بود. در حدیث رفع نیز اگر بین رفع الحکم و رفع الموضوع جامع نیز وجود نداشته باشد اما می توان با ادعای قابل رفع بودن موضوع، اسناد رفع به هر دو اسناد بما هو له خواهد بود. در این ادعا در مرحله قبل از استعمال، برای موضوع وجودی در عالم تشریع که صلاحیت رفع را دارد تصویر شده و بعد از آن این وجود تشریعی رفع می گردد بدون آن که اسناد رفع به موضوع اسناد بغیر ما هو له باشد.

## ما لا یعلمون جهل یا غفلت؟

حاج آقا در رفع ما لایعلمون نکته ای را بیان کرده اند که به نظر قابل بحث است. ایشان می فرمایند: ما لا یعلمون دو نوع استعمال دارد در یک استعمال، در مواردی که انسان به مطلبی جهل دارد استعمال شده و گاه در موارد غفلت ما لا یعلم استعمال می گردد. در حدیث زراره از ادله استصحاب این کلام وارد شده است: فان حرّک فی جنبه شیئ و هو لا یعلم.[[2]](#footnote-2) لا یعلم در این حدیث به معنای غفلت استعمال شده است. در نتیجه چون لا یعلم دو استعمال دارد، این احتمال وجود دارد که در حدیث رفع قائل به اجمال شد و نتوان جهل را از ما لا یعلمون استظهار کرد. در جلسه آینده با بیان استعمالات ترکیب ما لا یعلمون این بحث را پی خواهیم گرفت که آیا این احتمال باعث ایجاد اجمال در حدیث رفع می شود؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. فرائد الاصول؛ ج2، ص: 28 و يمكن أن يورد عليه: بأنّ الظاهر من الموصول في «ما لا يعلمون»- بقرينة أخواتها- هو الموضوع، أعني فعل المكلّف الغير المعلوم، كالفعل الذي لا يعلم أنّه شرب الخمر أو شرب الخلّ و غير ذلك من الشبهات الموضوعيّة، فلا يشمل الحكم الغير المعلوم.

مع أنّ تقدير المؤاخذة في الرواية لا يلائم عموم الموصول للموضوع و الحكم؛ لأنّ المقدّر المؤاخذة على نفس هذه المذكورات، و لا معنى للمؤاخذة على نفس الحرمة المجهولة. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏1 ؛ ص8 وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ أَ تُوجِبُ الْخَفْقَةُ وَ الْخَفْقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَ الْأُذُنُ فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ وَ الْأُذُنُ وَ الْقَلْبُ فَقَدْ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ حُرِّكَ‏ إِلَى‏ جَنْبِهِ‏ شَيْ‏ءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ قَدْ نَامَ حَتَّى يَجِي‏ءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ لَكِنْ يَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ. [↑](#footnote-ref-2)